

بسم الله الرحمن الرحيم

«شرح خطبة داستان سیاوش»

کنون ای سخنگوی بیدار مغز	یکی داستانی بیارای نغز
سخن چون برابر شود با خرد	روان سَراینده رامش ^۱ بَرَد
کسی را که اندیشه ناخوش بُود	بدان ناخوشی رای او گش ^۲ بود
همی خویشتن را چلیپا کند ^۳	به پیش خردمند رسوا کند
ولیکن ببیند کس آهوی ^۴ خویش	ترا روشن آید همی خوی خویش
اگر داد باید که آید به جای	بیارای و زان پس به دانا نمای
چو دانا پسندد پسندیده شد	به جوی تو در، آب چون دیده شد

چنانکه در گفتار مقدماتی گذشت، راز جاودانگی نام فردوسی و شاهنامه او در خرد و حکمتی است که

خمیره ازلی و ابدی است. «انّ للحکمة خميرة ما انقطت عن العالم ابدًا» (مطارحات سهروردی).

1- رامش: شادی

2- گش: مغرور، خودبین

3- چلیپا کردن: انگشت نما ساختن

4- آهو: عیب

از سوی دیگر، گویندگان و نویسندگانی که از خرد بهره‌ای ندارند، در عین بی‌خردی، خودپسند و خودبین‌اند؛ چه بسا اشخاص ناآگاه را با زبان پرزرق و برق خود بفریبند، ولی هرگز دانایان را نتوانند فریفت؛ با وجود اینکه فردوسی در اینجا از کسی نام نبرده و با وجود اینکه شاعر قوم‌پرستی مانند دقیقی طوسی نزد فردوسی این اندازه منزلت داشته که هزار بیت او را در شاهنامه خود بگنجانند، ولی فردوسی به‌خوبی می‌داند که پرستش خاک و خون و نژاد یا هر امر عَرَضی دیگر از خرد دور است و نزد دانایان پسندیده نیست و سخن بیخردان قوام و دوامی ندارد. فردوسی اشعار دقیقی را سست و ناتندرست خوانده است، ولی از روی جوانمردی آنها را از فنا و زوال نگاه داشته است؛ چه بسا آوردن آن هزار بیت که «گشتاسب‌نامه» خوانده می‌شود به این قصد نیز بوده است که تفاوت دو گوینده و دو گفتار بر خوانندگان آشکار گردد و دریابند که سخن حکمت با سخن دور از حکمت یکی نیست. البته دقیقی نیز از زردشت و گشتاسب، یعنی میراث باستان سخن می‌گوید، ولی نه از دید حکمت. بفرمایید شاهنامه مسعودی مروزی کجاست و چرا باقی نمانده و چرا آثار شعوبیان از میان رفته است؟

یکی از محققان بزرگ نوشته است: «بحث دانشوران درباره خداینامه و یا خداینامه‌های پهلوی و شاهنامه‌های منظوم، مانند شاهنامه مسعودی مروزی، و شاهنامه‌های منثور، مثل شاهنامه ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی و شاهنامه نثر ابومنصورین (ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و ابومنصور معمری) و دیگر منابع فارسی و عربی چنان مبسوط و گسترده بوده که اذهان خام و غیرمجرّب را درباره ارزش مطلق شاهنامه فردوسی دچار تردید می‌کند و گاهی چنین به نظر می‌آید که شاهنامه فردوسی هم یکی از این

شاهنامه‌های متعدد بوده، با این تفاوت که بخت بلند داشته و مثل شاهنامه‌های دیگر از بین نرفته است. در این مورد ناچار باید توضیحی داده شود: اولاً، اگر چنین تصویری معقول باشد لابد بخت فردوسی علل ماهوی داشته که جاودانگی او و اثرش را تضمین کرده است. خود فردوسی مصرحاً این خلود را می‌دانسته، بلکه می‌دیده و در شاهنامه مکرر ذکر کرده است و چنونی که در اوج فرزانی و پختگی بوده، سخت به گزاف نگوید؛ ثانیاً، شاهنامه که درک عظمت و بلاغت و فصاحت و تقلیدناپذیری هنری و شعری و حماسی آن نیازی به تحقیق و تدقیق ندارد، گواهی راستین و قاطع است بر استثنایی بودن این اثر و امتیاز آن نسبت به شاهنامه‌های منظوم و منثور دیگر، که نمونه یکی از آنها را در چند بیت باقی‌مانده از شاهنامه منظوم مسعودی مروزی می‌بینیم، که البته مشت نمونه خروار است؛ ثالثاً، هنر و اهمیت و عظمت فردوسی در این نبوده که سراینده تنها شاهنامه‌ای است که از حوادث روزگار مصون مانده و به سلامت رسته و به ما رسیده است، بلکه عظمت فردوسی در این نکته است که شاهنامه او یک اثر کاملاً اتفاقی و استثنایی بوده و این سخنور بزرگ و مؤید به تأییدات الهی توانسته است داستان ملی مفصل ایران را به سه ویژگی برای همیشه مخلّد سازد. این سه ویژگی عبارت است از: نخست، کامل بودن در حد امکان و جامعیت مطالب. دوم، امانت و سواس‌آمیز در نقل داستان‌ها و روایات. سوم، توانایی و توفیق در آفریدن شیواترین و بلندترین و برجسته‌ترین و شایسته‌ترین و دلنشین‌ترین و زیباترین و تقلیدناپذیرترین منظومه از جنبه‌های زبانی و ادبی و ابداعات حماسی و حکیمانه، چنانکه سزاوار و لایق عنوان مطلق «حماسه ملی ایران» و جامع این همه مزایای بعیدالحصول باشد» (فردوسی و شاهنامه، صص 29-30).

خرد، چشمهٔ آب زندگی است و هرکس از آب این چشمه نوشد جاودانه خواهد بود. در سخن محقق ارجمند، خرد و حکمت مورد تأکید نیست و اوصاف ادبی و زبانی شاهکار فردوسی بیشتر مدّ نظر بوده است.

به گفتار دهقان کنون بازگرد	نگر تا چه گوید سراینده‌مرد
کهن‌گشته این داستانها ز بُن	همی نو شود روزگار کهن
اگر زندگانی بود دیرپاز	برین دینِ خرم بمانم دراز
یکی میوه‌داری بماند ز من	که بارد همی بار او بر چمن

در کتب پهلوی خرد و آز در مقابل یکدیگرند. گاه به جای واژهٔ آز، واژهٔ «وَرَن» (هوی) به کار رفته است. در خطبهٔ داستان سیاوش نیز سرایندهٔ بزرگ از این دشمن درونی (آز یا وَرَن) بر حذر است.

از آن پس که پیمود پنجاه و هشت	به سر بر فراوان شگفتی گذشت
همی آز کمتر نگردد به سال	همی روز جوید ز تقویم و فال
چه گفت اندرین موبد پیشرو	که هرگز نگردد کهن‌گشته نو
تو چندان که مانی سَخُنگوی باش	خردمند باش و نکوخوی باش
چو رفتی سر و کار با ایزد است	اگر نیک باشدت کار ار بد است
نگر تا چه کاری، همان بدروی	سَخُن هرچه گویی، همان بشنوی
درشتی ز کس نشنود نرم‌گوی	بجز نیکوی در زمانه مجوی

آنچه از قول موبد پیشرو (ظاهراً به معنی پیشینه و پارینه) نقل شده است با تعلیمات کتب پهلوی دربارهٔ کنش نیک و بد و بهشت و دوزخ و رستاخیز و تن‌پسین کاملاً وفق دارد. به‌طور کلی، در باب معاد روحانی و جسمانی تعلیم مزدایی و تعلیم اسلامی از یکدیگر چندان دور نیستند. مزدائیان قدیم هرگز به تناسخ باور نداشته‌اند. از آنجا که سهروردی در صدد احیای حکمت نوری پارسیان باستان است، نسبت‌دادن رأی تناسخ بدو سخت بیراه و به‌کلی غلط است. او صرفاً تعلیمات خسروانی را دربارهٔ عالم مثال و تمثلات نورانی و ظلمانی دوباره زنده کرده است.